گفت‌وگو

نادر افشارنادری از زبان همسرش الویارسترپو

یک دوربین و یک ماشین

ناصر فکوهی

■ الویارسترپو را از بسیار پیش و از خلال خاطراتی که درباره مرحوم نادر افشارنادری شنیده و خوانده بودم، می‌شناختم. تصویر من از او زنی بود که نه تنها همسر، که همکار افشارنادری در سراسر زندگی‌اش بود. زنی که ماجرای فیلمساز شدن این مردم‌شناس را از نقطه آغازش شاهد بود و تا به آخر در کنار وی ماند و امروز بعد از گذشت نزدیک به ۳۰ سال، یک‌بار دیگر از او و از فعالیت‌هایش می‌گوید. الویا را نخستین بار در کنفرانس مطالعات ایرانی لندن، در سپتامبر ۲۰۰۶ دیدم و به یاری دوست عزیزم خانم دکتر ثریا شیبانی (استاد دانشگاه آکسفورد) شخصا با وی آشنا شدم. در همانجا قراری برای مصاحبه‌ای کوتاه در پاریس، محل اقامت کنونی وی، گذاشتیم تا در کتاب در آمدی بر انسان‌شناسی تصویری و فیلم اتنوگرافیک به انتشار برسد.

■■■

◄ چرا افشارنادری که سینماگر و فیلمساز نبود، تصمیم به ساختن فیلم مردم‌نگارانه گرفت؟

نادر عکاس بسیار خوبی بود. ما در طول یک‌سال، یعنی نخستین سال اقامت من در ایران (۱۹۶۶)، به دیدار اکثر عشایر ایران رفتیم: عشایر ترکمن، شاهسون، کرد، بلوچ، بختیاری، لر، چه در خود لرستان و چه در کهگیلویه و بویراحمد. در طول این سفرها عکس‌های بی‌شماری می‌گرفتیم و برای این‌کار تنها از یک دوربین لایکای قدیمی برخوردار بودیم. در آن سال‌ها حتی برای سفرهایمان تنها می‌توانستیم از خودرو شخصی خودمان، فولکس‌واگن، استفاده کنیم، چون موسسه مطالعات اجتماعی هیچ خودرویی نداشت. زمانی‌که مطالعات عمیق‌تری را در کهگیلویه و بویراحمد شروع کردیم، تصمیم گرفتیم از اقامت‌هایمان در میان این عشایر و در «مال»های مختلف بهره ببریم و به تدریج درباره عشایر فیلم نیز بسازیم.

◄ آیا تا آن زمان فیلمی ساخته بودید؟

نه، هیچ‌کدام‌مان. از این گذشته، نه خودمان و نه موسسه دانشگاه دوربین نداشتیم. پس از این سفر و در بازگشت به تهران، نادر تلاش کرد مسوولان موسسه را نسبت به فوریت و ضرورت اینکه لااقل یک خودرو و یک دوربین تهیه کنند، حساس کند تا ما بتوانیم این ماموریت‌ها را به صورت مجهزتری ادامه دهیم. ما اتاق گروه مطالعات و تحقیقات عشایری را (که تقریبا هشت نفر در یک سالن را شامل می‌شد) با عکس‌هایی که از عشایر مختلف گرفته بودیم، تزیین کرده بودیم. (عکس‌هایی که

همه سیاه و سفید بودند، زیرا عکاسی برای ما بسیار گران تمام می‌شد و همه هزینه‌ها را باید از جیب خود پرداخت می‌کردیم). در حدود سال ۱۹۶۷ [۱۳۴۶] بود که یکی از مقامات عالی‌رتبه آن زمان کشور، در دیدار از موسسه، هنگامی‌که به همراه مدیر به سالن گروه ما رسید، از دیدن عکس‌ها استقبال کرد. مدیر نیز وضعیتی را که این عکس‌ها تهیه شده بودند، تشریح و نبود تجهیزات را مطرح کرد. در این وقت مسوول نامبرده رو به نادر کرد و پرسید: چه چیزهایی احتیاج دارید؟ و نادر پاسخ داد که به دوربین و خودرویی قوی نیاز دارد که بتواند در مناطق دشوار حرکت کند. چند ماه بعد بود که موسسه صاحب یک خودرو مناسب سفر و دوربین ۱۶ میلی‌متری شد و این برای همه ما همچون جشن به حساب می‌آمد. حال زمان آن فرا رسیده بود که از این تجهیزات استفاده کنیم. کار را با خواندن دفترچه راهنمای دوربین شروع کردیم و پرسش‌هایی از این و آن و البته چند آزمایش کوچک، اما همین و بس! در این زمان یک مردم‌شناس – سینماگر فرانسوی که در تبت کار کرده بود در تهران بود و ما ملاقاتی با او داشتیم. در گفت‌وگو با این مردم‌شناس ما از آرزویمان برای تهیه فیلمی در باره عشایر صحبت کردیم و از او خواستیم که کمک‌مان کند. او هم کمک بزرگی به ما کرد و به ما اطمینان داد که این کار چندان سختی نیست. بعد هم پیشنهاد کرد که همان فردای روز ملاقات و پیش از اینکه ایران را ترک کند، برایمان کلاس عملی بگذارد. نادر تصمیم گرفت او را به چشمه‌علی ببرد تا از مراسم قالیشویی فیلم تهیه کنیم و همین بود که نادر شروع به ساختن اولین فیلمش کرد! فکر می‌کنم این روز روزی تعیین‌کننده بود و آن فیلمساز به نادر گفت: «شما عکس‌های بسیار خوبی می‌گیرید و من مطمئنم که در فیلمسازی هم موفق خواهید بود.» به این‌ترتیب نادر چند صحنه از قالیشویان فیلمبرداری کرد و درباره آنها توصیه‌هایی هم از آن فیلمساز دریافت کرد.

◄ بلوط مهم‌ترین فیلم نادر افشارنادری است. در این‌باره چه خاطره‌ای دارید؟

از آنجا که ما وحشت داشتیم توزیع فیلم ممنوع شود، با همکاری دوستان‌مان، حلقه‌های آن را در بسته‌های کوچک به فرانسه می‌فرستادیم تا مبادا یک‌باره توقیف شوند. وقتی تمام حلقه‌ها به فرانسه رسیدند، یک ماه مرخصی گرفتیم، به پاریس رفتیم و فیلم را در آنجا مونتاژ کردیم و همراه کپی به ایران بازگشتیم. در تمام طول مونتاژ ما مستقیما با تدوین‌گر (مسوول مونتاژ) کار می‌کردیم.

نگاهی به فعالیت‌های مستندسازی افشارنادری

آرمان شهر

فرهاد ورهرام
مستندساز

دکتر افشارنادری پس از پایان تحصیلات دانشگاهی در سال ۱۳۴۳ و بازگشت از فرانسه، در سال۱۳۴۵ به سمت رییس گروه مطالعات عشایر موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران و سپس به ریاست موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران برگزیده می‌شود. پس از آن ریاست دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران به او واگذار می‌شود.

افشارنادری در سال ۱۳۵۵ موسسه پژوهش‌های دهقانی و روستایی ایران را در خیابان فیشرآباد (قرنی فعلی) در نبش خیابان نیکو بنیان می‌نهد. این بنا ساختمانی آسیب‌دیده و متروکه بود و قبلا به اداره بذر و نهال وزارت کشاورزی تعلق داشت. تعمیرات ساختمان موسسه در اواخر زمستان ۱۳۵۵ به پایان رسید و رسما طرح‌های مطالعاتی پیش‌بینی‌شده در دستور کار قرار گرفتند. به خواسته دکتر افشار، بازسازی اتاق فیلم و عکس از دیگر قسمت‌ها زودتر تمام شد و مسوولیت این بخش را به من که چند سالی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران مسوول واحد عکس و فیلم بودم، واگذار شد. در یکی از روزهای سرد اواخر پاییز که کارگران برای اتمام بازسازی بنا تلاش می‌کردند در اتاق نیمه‌تمام دکتر افشارنادری فهرستی از وسایل مورد نیاز فیلمبرداری و عکاسی تهیه کردیم. به خاطر آشنایی افشارنادری با دوربین فیلمبرداری «بولکس»، مدل «ای.ال»، این دوربین با تمام متعلقات آن، پروژکتور نمایش فیلم و همچنین چند دوربین عکاسی و دیگر تجهیزات مورد نیاز یک واحد فیلم و عکس خریداری شد.

پس از پایان تعطیلات نوروزی در اولین سفر رسمی موسسه همراه دکتر افشارنادری و همسرش الویا رِسترِپو که اهل کلمبیا و مردم‌شناس بود، به «نهاوند» و «کَنگَار» رفتیم. آنها در نهاوند میهمان خانواده من بودند. در نهاوند در حیاط منزل ما دکتر افشار و همسرش از بازی «دورِنَه» که نوعی بازی محلی است که با کمربند انجام می‌شود را با دوربین هشت‌میلی‌متری ضبط کردند. موسسه پژوهش‌ها از نظر وسایل نقلیه، تجهیزات و امکانات مورد نیاز سفر تحقیقاتی به روستاها و مناطق دورافتاده، مجهز بود. افشارنادری برای اینکه محققان و کارمندان غم نان نداشته باشند و از کار نیمه‌وقت در دیگر موسسات و مراکز تحقیقاتی بی‌نیاز باشند، میزان دریافت حقوق کارمندان را بر اساس مقررات داخلی موسسه تعیین کرده بود که با ضوابط دولتی مغایرت داشت. امتیاز اصلی برای استخدام کارشناس را سابقه کار و تجربه تعیین می‌کرد و امتیاز مدرک تحصیلی در مرحله آخر محسوب می‌شد. موسسه برای بیمه کارمندان با یکی از بیمارستان‌های معروف تهران قرارداد داشت و اتاقی به عنوان کلینیک تجهیز شده بود و دو روز در هفته مرحوم دکتر طاهری برای رسیدگی به مشکلات پزشکی کارمندان در این کلینیک حضور داشت. آن سوی حیاط موسسه، اتاقی را برای نهارخوری کارمندان اختصاص داده بودند. فضایی برای بازی پینگ‌پنگ پس از وقت اداری در نظر گرفته شده بود که یکی از پایه‌های اصلی این بازی خود دکتر افشارنادری بود که کرکری خواندن او در موقع بازی روحیه حریف را تضعیف می‌کرد. در بخش فیلم و عکس، از عکس‌ها و اسلایدهایی که در سفرهای موسسه تولید می‌شد، آرشیوی منظم فراهم آمد. در سازماندهی این آرشیو دکتر چنگیز پهلوان که در آن موقع رییس موسسه تحقیقات آسیایی بود، کمک گرفته شد. با منظم شدن آرشیو، نگاتیوها و اسلایدهای شخصی من و دکتر افشار نیز به آن افزوده شد. نگاتیوها دسته‌بندی موضوعی شدند و تمام مشخصات آن شامل: نوع دوربین، اندازه لنز، قطع نگاتیو، تاریخ و محل عکسبرداری، نام عکاس، موضوع عکس در کارتی که برای این کار تهیه شده بود، نوشته می‌شد و در صورت نیاز دیگر اطلاعات در پشت کارت نوشته می‌شد. چون حجم نگاتیوها زیاد بود، برای این کار افشارنادری کارمندی برای بخش فیلم و عکس استخدام کرد.

در تمام سفرهای مطالعاتی از موضوع مطالعه در بخش‌های مختلف عکس و اسلاید تهیه می‌شد. در اواخر سال ۱۳۵۷ بیش از ۱۰ هزار فریم نگاتیو در آرشیو موجود بود. از نگاتیوهای دکتر افشار و من با موضوعات مختلف تعداد زیادی در قطع‌های ۶۰×۵۰ و ۷۰×۱۰۰ چاپ و روی چوب پرس شدند و در تمامی اتاق‌ها، کتابخانه و راهروها آویزان کرده بودم که فضای جالبی را به موسسه داده بود. در طول عمر کم موسسه پژوهش‌های دهقانی و روستایی ایران علاوه بر فراهم آوردن کتابخانه‌ای تخصصی و مجهز، تعداد زیادی گزارش و مونوگرافی از سفرهای تحقیقاتی کارشناسان در قسمت تکثیر موسسه چاپ شد. در این فاصله فیلم‌های: نخل و شیشه در قطع ۱۶ میلی‌متری توسط من تهیه و طرح و تحقیق فیلم مستند صیادان بلوچ نوشته شد که فیلم آن پس از انقلاب توسط شبکه دو سیما در چهار قسمت تهیه شد. در همان زمان، دکتر افشارنادری «فیلیپ لوزوی» مونتور فرانسوی فیلم بلوط را به ایران دعوت کرد. وی در مدت یک ماهی که در ایران بود، فیلمی را که در باره «نخل» ابیانه ساخته بودم را با «مووی اسکوپ» (دستگاه ابتدایی برای مونتاژ فیلم) در بخش فیلم موسسه مونتاژ کرد. «فیلیپ لوزوی» را سال‌های گذشته، ژان روش فیلمساز شهیر فرانسوی برای مونتاژ فیلم بلوط به افشارنادری معرفی کرده بود. موسسه در آن دوره، میز مونتاژ نداشت و قرار شد میز مونتاژ شش دیسک «اشتاین بک» خریداری کنیم. چند روز بعد دکتر افشار به واسطه یکی از دوستانش موافقت آقای قطبی را برای دریافت میز مونتاژ جلب کرد. روزی با نامه از طرف موسسه به تلویزیون رفتم و پس از انجام کارهای اداری برای تحویل آن به انبار فنی تلویزیون مراجعه کردم. مسوول فنی در گوشه‌ای از انبار میزی کثیف و خاک آلوده که آثار سیگار مونتورها در لبه آن به جا مانده بود را به من تحویل داد. ابتدا قصد داشتم از گرفتن آن امتناع کنم؛ چون طی سال‌ها کار با وسایل مستعمل و قدیمی را تجربه کرده بودم، همان روز آن را به موسسه منتقل کردم. روز بعد مشهدیان مسوول فنی استودیو فیلمساز با وسایلش به موسسه آمد و پس از باز کردن دستگاه و سرویس آن معلوم می‌شود که این میز مونتاژ بیش از یک سال کار نکرده است. با آمدن میز مونتاژ، تمام فیلم‌های دکتر افشار و تعدادی از فیلم‌های من که مدت‌ها در قوطی بود، بازبینی و مرتب شد. علاوه بر کارهای موسسه گاهی با اجازه دکتر افشار دوستانی که امکان اجاره میز مونتاژ نداشتند، از این میز برای مونتاژ فیلم استفاده می‌کردند. در شرایط به هم ریخته اوایل انقلاب تهمت‌هایی ناروا از سوی گروهی از همکاران ناسپاس، افشارنادری را خانه‌نشین کرد. در اواخر خردادماه ۱۳۵۸ برای پیگیری طرح فیلم صیادان ساحل دریای عمان به «چابهار» رفتم. شرایط بعد از انقلاب در بلوچستان، به دلیل ویژگی‌های این منطقه با اغلب نقاط ایران متفاوت بود و نیروهای دولتی در آنجا کمتر حضور داشتند. فیلمبرداری در این شرایط امکان نداشت و پس از چند روز به تهران بازگشتم. افشارنادری به شدت لاغر شده بود، اندام ورزیده و روح بزرگ او مقابل تهمت‌هایی دروغین دوام نیاورد و هر روز فرسوده‌تر می‌شد. در حالی که کتاب «اتوپیا» اثر «توماس مور» را در دست ترجمه داشت و همسرش الویا برای مراسم تدفین برادرش به کلمبیا رفته بود، در ۹ تیر ۱۳۵۸ در ۵۳ سالگی و پنج ماه پس از انقلاب، بر اثر سکته قلبی با مدینه فاضله‌اش وداع کرد و ایران یکی از شریف‌ترین، پاک‌ترین و باسوادترین فرزندان خود را از دست داد. در مراسم تدفین دکتر افشارنادری در بهشت زهرا، هیچ وقت گریه‌های زنده‌یاد غلامحسین صدیقی که همانند کودکی زارزار می‌گریست از خاطرم محو نمی‌شود. کتاب اتوپیا نیمه‌تمام ماند تا اینکه به همت داریوش آشوری به چاپ رسید.

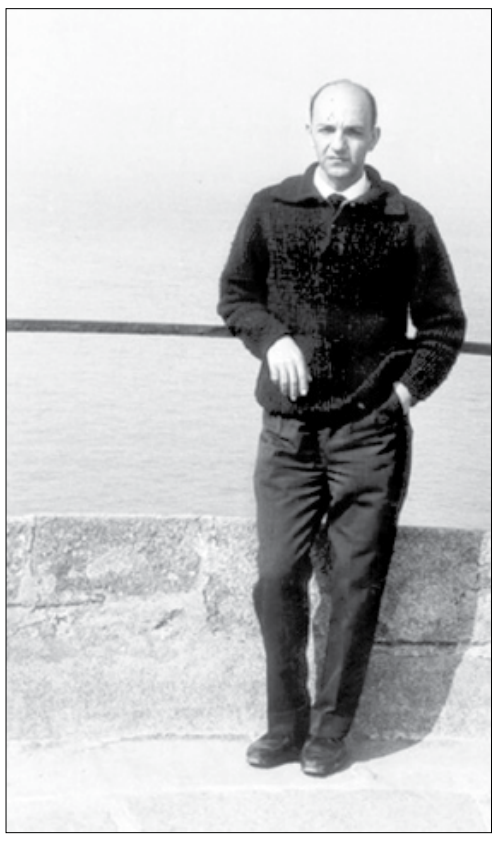

سرانجام افشارنادری اتوپیایی که آرزویش را داشت با خود به گور برد. پس از مرگ دکتر افشار تا چند ماهی موسسه‌ای که او بنیان نهاده بود، پابرجا بود. پس از آن تعدادی از موسساتی که در زمینه تحقیقات روستایی فعالیت می‌کردند را در یکدیگر ادغام و با نام موسسه تحقیقات روستایی ایران در اختیار وزارت کشاورزی قرار گرفت. این موسسه با روشی دیگر روستاها را مطالعه می‌کرد. در طی سال‌ها این موسسه چند بار تغییر مدیریت و نام و مکان داد. بخش فیلم و عکس همانند گذشته فعال نبود و در اغلب موارد با شبکه دو در زمینه تحقیق یا تولید فیلم همکاری می‌کرد. از ابتدای انقلاب تمام محققان بنامی که از دانشگاه تهران یا مراکز دیگر به موسسه افشارنادری آمده بودند، به محل ماموریت خود بازگشتند یا موسسه را با شرایط جدید تحمل نکرده و آن را ترک کردند. با رفتن من از این مرکز عملا اندک‌فعالیتی که در زمینه عکس و فیلم مردم‌شناسی انجام می‌گرفت، کاملا تعطیل و مکانی که روزی آرزوی بسیاری از علاقه‌مندان فیلم مستند و مردم‌شناسی بود، به بیغوله‌ای تبدیل شد. پس از ترک موسسه و تعطیلی بخش فیلم و عکس، آرشیو نگاتیو و اسلاید این موسسه از بین رفت. چند سال از طریق همکاران سابق پی‌گیر آرشیوهای عکس و اسلاید شدم. سرانجام مشخص شد پس از چندین بار تغییر مکان تمامی نگاتیوها و اسلایدهای آرشیوشده که تعداد آنها بیش از ۱۰ هزار فریم در یکی از انبارهای وسایل اسقاطی از بین رفته بود. موضوعات این آرشیو در باره مناطق روستایی، عشایری، زندگی ماهیگیران و سایر اقوام ایرانی بود که از سال ۱۳۴۴ تهیه شده بود. دیگر وسایل فیلمبرداری و عکاسی و میز مونتاژ نیز پس از انقلاب به سرنوشت آرشیو نگاتیو موسسه گرفتار آمد. بعد از انقلاب تلویزیون طی نامه‌ای خواستار عودت میز مونتاژ شد و چون شماره اموال داشت، مسوولان موسسه از عودت آن به تلویزیون امتناع کردند. پس از تعطیلی بخش فیلم و عکس، میز مونتاژ را که احتمالا با دستگاه چاقو تیزکنی برقی اشتباه گرفته بودند به انبار وسایل اسقاطی منتقل کردند و در جوار لاستیک‌های فرسوده و ماشین‌آلات مستعمل، میز به یاد دورانی بود که فیلمسازان او را به دیده احترام نگاه می‌کردند. از نادر افشارنادری تعداد زیادی مونوگرافی و تحقیق از عشایر و ده‌ها مقاله به یادگار مانده است که از مهم‌ترین آنها مونوگرافی ایل بهمئی است. از میان اسناد و مدارک تصویری بازمانده از نادر افشارنادری که در اختیار من قرار داشت، چند فیلمی است که او طی سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶ ساخته بود. این فیلم‌ها شامل: بلوط، خرابه‌های دهدشت، مشک، گلاب و شب صلح و چند حلقه فیلم هشت میلی‌متری است که در مکزیک و کلمبیا تهیه کرده بود. پس از سال‌ها حفظ و حراست از این فیلم‌ها، به خاطر نگهداری درست این آثار باارزش به جز چند حلقه از فیلم‌های هشت میلی‌متری، همه را در اختیار فیلمخانه ملی ایران قرار دادم. هنوز پس از سال‌ها اگر نامی از فیلم مردم‌شناسی بر زبان‌ها جاری است، فیلم بلوط در بالاترین مکان این ژانر از سینمای مستند قرار دارد. روانش شاد.

آیینه‌های روبه‌رو

به یاد دکتر نادر افشار نادری مردی که دیر آمد و زود رفت

آه، اسفندیار مغموم

همایون امامی

■ نوشته‌اند که نادر افشارنادری «از پشت اسماعیل‌میرزا می‌آمد (۱۳۰۵) که خود با شش پشت از نوادگان نادرشاه افشار بود.» اما افتخار زندگی و ارزش‌های ماندگار شخصیت و کارنامه وی نه به سبب نسب که از عملکرد خود وی می‌آید. اما او که بود و چه کرد که قلم، چنین در ستایش او حد و مرزی نمی‌شناسد. نادر افشارنادری به سال ۱۳۰۵ در مشهد دیده به جهان گشود، افشارنادری با کسب عنوان دکترای مردم‌شناسی از دانشگاه سوربن به وطن بازگشت. در همان بدو ورود، دکتر غلامحسین صدیقی تدریس مردم‌شناسی نظری را در سال ۱۳۴۴ به عهده وی گذاشت. افشارنادری به موازات تدریس، به منظور فعالیت عملی مردم شناسانه ابتدا به گروه روستایی موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی پیوسته و دیری نگذشت که با همراهی جواد صفی‌نژاد، هوشنگ کشاورز صدر و حسن پارسا، با استقلال بخشی به گروه عشایری از گروه روستایی، تحقیقات وسیع خود و گروهش را در اقصی نقاط ایران آغاز کرد. تحقیقات وسیعی که هریک چندین ماه به طول می‌انجامید و دامنه آن گاه به یک سال نیز می‌رسید. «از قزوین به ترکمن صحرا، از کهگیلویه و بویراحمد به کوشک و باشت و بابویی، از عشایرنشین شاهسون به ایل بهمئی در آمد و رفت بود. کوچندگی عشایر را زیر نظر داشت و در مورد اسکان عشایر صاحب‌نظر بود. از بلوط تا مشک، از عروسی در نقاره‌خانه، تا خرابه‌های دهدشت را به تصویر می‌کشید.» (کتبی، ص۲۳۲ – ۲۳۱) در یکی از این سفرها که در زمستان ۱۳۴۵ صورت گرفته و شانزده روز به طول انجامید، افشارنادری ضمن ارایه گزارش بررسی مقدماتی شش ایل منطقه، ضرورت مطالعه و طرح جامع مطالعه یک‌ساله منطقه را متذکر می‌شود. طرح جامعی که افشارنادری و گروهش اجرای آن را از سال ۱۳۴۶ آغاز می‌کنند. «در این طرح پژوهشی۱۲ پژوهشگر مرد و زن به سرپرستی نادر افشارنادری، با پراکنده شدن در ایل‌های مختلف منطقه، یکایک آنها را مورد پژوهش قرار دادند. در این پژوهش ضمن تقسیم کار، نتیجه نهایی آن در ۹ جلد کتاب به صورت تکثیری A4 در سال ۱۳۴۷ منتشر شد.» (صفی‌نژاد، ص ۱۰-۹) منوگرافی مشهور ایل بهمئی که دومین منوگرافی راجع به ایل بهمئی تا به آن روز است، یادگار این تحقیقات یک‌ساله است. با این وصف، رخداد مهم‌تری که برای نخستین بار در این سفر شکل می‌گیرد، زایش سینمای مردم‌پژوهی علمی ایران است. افشارنادری طی این سفر با ساخت فیلم‌های «بلوط»، «دهدشت» و «مَشک» موفق می‌شود دریچه‌های جدیدی به سینمای مردم پژوهی علمی ایران گشوده و الگوهای جدیدی برای این نوع فیلم ارایه نماید. تا به آنروز پرداختن به موضوع‌های مردم‌پژوهی – از قبیل مراسم، مناسک، آیین‌ها، شیوه‌های زندگی یک‌جانشینی (روستایی)، کوچ‌نشینی و غیره – در قالب فیلم‌های تبلیغاتی وزارت فرهنگ و هنر یا فیلم‌های فرهنگی تلویزیون (واحد پژوهش به سرپرستی فریدون رهنما) تهیه و ارایه می‌شد. افشارنادری واپسین فیلم مردم‌نگاری خود با نام «گلاب قمصر» را در سال ۱۳۵۵ می‌سازد. در سال ۱۳۴۵ و با دعوت و حمایت مستقیم فرح پهلوی، افشارنادری با این شرط که از سوی وی و نهادهای وابسته‌اش، مداخله‌ای در کار پژوهش صورت نپذیرد، به تأسیس موسسه پژوهش‌های دهقانی و روستایی ایران، همت می‌گمارد. از این رو تقاضای استعفای خود را از سرپرستی دانشکده علوم‌اجتماعی و مأموریت به مدت یک‌سال (بهمن ماه ۱۳۵۵) به موسسه یاد شده، مطرح می‌کند. این مأموریت تا بهمن۱۳۵۷ تمدید گشته و از آن پس افشارنادری به دانشگاه تهران باز می‌گردد.

دکتر افشارنادری و فرجامی تلخ

دکتر افشار همزمان با خیزش انقلابی مردم ایران در سال‌های منتهی به بهمن ۵۷ دوشادوش مردم ایران در راه‌پیمایی‌ها حضور فعال داشته و همراه همسرش خانم دکتر الویا رسترپو با استفاده از یک دوربین کوچک هشت میلیمتری، به فیلمبرداری از تلاطم‌های خیابانی می‌پرداخت. داریوش آشوری در کتاب «یاد نادر افشارنادری» می‌نویسد: «در جریان انقلاب با شور فراوان ناظر جریان بود و دوربین و ضبط‌صوت در دست همراه الویا، تظاهرات را دنبال می‌کرد و برنامه‌های سخنرانی در آنجا گذاشته بود که برای هرآدمی اداری دیگری، کاری بسیار جسورانه و پرخطر به‌شمار می‌آمد. » در بهار ۱۳۵۸ و با اتهامی واهی از تدریس در دانشگاه تهران منفصل گشته و خانه‌نشین می‌شود. او که دچار عارضه قلبی است در اثر فشارهای روحی ناشی از این برخورد بارها راهی بیمارستان می‌شود تا اینکه در تاریخ ۹تیرماه ۱۳۵۸ در نوشهر، در اثر حمله قلبی، جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. کالبد بی‌جان دکتر به تهران منتقل و در تاریخ ۱۱ تیرماه، در گورستان بهشت زهرای تهران، در قطعه ۸۲، ردیف ۵۴، در گوری با شماره ۵۷ به خاک سپرده می‌شود. در ایام انفصال خدمت وی جمع بسیاری از فرهیختگان با نگارش نامه به شخص نخست‌وزیر و کوشش برای اعاده حیثیت و شکست حکم انفصال ایشان تلاشی را آغاز کردند که مرگ زودهنگام دکتر افشارنادری مانع از تحقق آن شد. کسانی که در مراسم به خاکسپاری وی در بهشت زهرای تهران حضور داشتند از تأثر جمعی حاضران به ویژه دکتر غلامحسین صدیقی یاد می‌کنند که بی‌تابانه به پهنای صورت اشک می‌ریخت و مدام نام دکتر افشار را ندا می‌داد. آن روز کالبد به رنج‌آکنده مردی، که شرف ایران‌زمین بود و آنی از خدمت به فرهنگ و دانش مردم‌شناسی این مرز و بوم نیاسود، به خاک سپرده شد.

روزنگاری سال‌های دور

جواد صفی‌نژاد

علاوه بر مونوگرافی‌ها، آقای دکتر افشار از زندگی سکنه [نیز] فیلمبرداری می‌نمودند که اغلب به صورت تنظیم نشده نزد خودشان باقی ماند. فیلم‌هایی که نگارنده شاهد تهیه آنها بود، عبارتند از:

۱ – فیلم بلوط را که در سال ۱۳۴۶ از منطقه بهمیئی تهیه کرده بودند، در ۱۴ بهمن همان سال برای اعضای گروه پژوهش نشان دادند.(۱)

۲ – فیلم عروسی در نقاره‌خانه بویراحمد سفلی، تهیه شده در ۲۵ آبان ۱۳۴۶

۳ – فیلم خرابه‌های دهدشت، تهیه‌شده در پنجم آذر ۱۳۴۶

۴ – فیلم مَشک در طایفه سادات ده سوق، تهیه‌شده در پنجم اردیبهشت ۱۳۴۷ (بزکشی)

۵ – فیلم کوچ عشایر از دهدشت به تنگ میرزا، تهیه شده در هشتم‌اردیبهشت۱۳۴۷

علاوه بر فیلم‌های مذکور، فیلم‌های کوتاه دیگری(۲) دکتر افشار در محل گرفتند که عبارتند از عبور از رودخانه مارون طیبی، هفتم اردیبهشت ۱۳۴۷، دبستان سی‌سخت (قلعه مرکزی) ۲۴ فروردین ۱۳۴۷ به همراه صدها عکس که هنوز منتشر نشده‌اند. در اینجا توضیحاتی درباره فیلم‌هایی که مرحوم افشار از منطقه عشایری گرفتند و من در یادداشت‌های روزانه خود در سفرهایی که همراه او بودم نوشته‌ام، ارایه می‌شود:

اول: پنجشنبه۱۳۴۶/۸/۲۵: عروسی نقاره‌خانه

در این روز به نقاره‌خانه بویراحمد، به منزل ملاولی‌پناهی دعوت شدیم. زیرا عروسی بود. عروسی از تاریخ ۱۳۴۶/۸/۲۳ آغاز شده بود؛ ولی بایستی تا هفت شبانه‌روز ادامه پیدا کند. این عروسی یک پیوند سیاسی بود بین دو طایفه تامرادی و قایدگیوی (عروس۱۲ساله از طایفه تامرادی بویراحمد) و (داماد ۴۵ساله برادر ملاولی‌پناهی). چندین خان در اینجا دعوت داشتند. یک روز از روزهای عروسی که ما آنجا بودیم، آغاز شادمانی با سازودهل و رقص و چوب‌بازی در صبح زود آغاز گردید. سوارکاری و پیاده شدن و سوار شدن در حال تاخت اسب مشاهده می‌شد. در تمام این مراحل دکتر افشار مشغول فیلمبرداری بود. زیرا ما شب را آنجا خوابیده بودیم و صبح زود ناظر بر این عروسی بودیم. ۱۳۴۶/۸/۲۶

دوم: دوشنبه۱۳۴۶/۸/۲۹: (تعمیر دوربین)

دوربین فیلمبرداری دکتر افشار به مناسبتی خراب شد، در این روز، صبح از دوگنبدان به سوی آبادان حرکت کردیم. چون اشکال دوربین به گونه‌ای بود که فقط در آبادان یا یک شهر بزرگ بایستی رفع اشکال گردد. به‌واسطه بارندگی جاده‌ها، عبور به سختی ممکن بود. از امیدیه به بعد، همه جا را آب گرفته بود. شاخه آب خلیج‌فارس تا نزدیکی امیدیه پیش آمده بود. در جاده کوهستانی بهبهان، عملا جاده بند آمده بود. خلاصه ساعت هشت صبح به حرکت کرده بودیم، ساعت پنج بعدازظهر به آبادان رسیدیم. ۹ ساعت در راه بودیم. منزل یک ارمنی متخصص به فنون دوربین رفتیم. دوربین درست شد، شب در آبادان ماندیم فردای آن روز به سمت دوگنبدان حرکت کردیم. هوا خوب بود. ساعت هشت صبح حرکت کرده، ساعت ۱۲ رسیدیم. فقط چهار ساعت در راه بودیم. (۱۳۴۶/۹/۱)

[سوم]سه‌شنبه ۱۳۴۶/۹/۱۴:

از بهبهان به سوی دوگنبدان حرکت کردیم. هوا رفته‌رفته تاریک شد. نزدیکی‌های دوگنبدان در دشت بلوط گازهای نفت به شدت می‌سوخت و تمام فضای بیابان را روشن کرده بود.

[چهارم] یکشنبه۱۳۴۷/۱/۲۶: شعله‌های آتش فیلم بلوط

شب شام را در دشت بلوط در کنار آب شیرین بودیم. شام در آنجا صرف شد. حدود ۱۲۰ قدم تا آتش‌ها و شعله‌های گاز فاصله داشتیم، گرما ما را حسابی گرم می‌کرد. ۱۱ شعله از ۱۱ لوله به قطر ۱۰ تا ۱۵ سانتیمتر گاز از لوله بیرون می‌آمد و با فشار می‌سوخت. دشت و اطراف را چنان روشن کرده بود که نور چراغ مقابل آن چون شعله کبریتی بود مقابل نور یک لامپ ۲۰۰وات. شعله‌های پایانی فیلم بلوط دکتر افشار، در همین منطقه، در دفعه اول مشاهدات در۱۳۴۶/۹/۱۴ گرفته شده است.

[پنجم] پنجشنبه ۱۳۴۷/۲/۵: فیلم مَشک (ده سوق)، ۱۲ دقیقه

روز پنجشنبه در ده سوق در چادر سادات، فیلم از جریان کشتن بز جهت ساختن مشک انجام گرفت. ناهار دل و جگر بز را آماده نموده، ناهار در چادر سادات سوق بودیم.

[ششم]پنجشنبه۱۳۴۷/۱/۲۲: پنجشنبه۱۳۴۷/۱/۲۲ مدرسه سی‌سخت

ماشین ما را گریدر از رود مهربان عبور داد، به سی‌سخت رفتیم، از شاگردان مدرسه سی‌سخت عکس و فیلم تهیه کردیم. دبستان آنها بسیار تمیز بود. ۱۳۴۷/۱/۲۴ از سی‌سخت بازگشتیم.

[هفتم]۱۳۴۷/۲/۱: عروسی راک دشمن زیاری

در ده راک دشمن زیاری بودیم. در این ده عروسی بود. سوارکاران هنرنمایی می‌کردند. محل هنرنمایی حدود یک کیلومتر تا ده فاصله داشت. عروس را با ماشین ما آوردند. زنان رقص‌کنان به پیشواز عروس رفته، هلهله سخت بالا گرفته بود. عروس سراپای خود را سخت پوشانده بود؛ به‌خصوص صورت خود را به طوری که حتی یک موی او هم پیدا نبود. دستمال بزرگی روی سر خود انداخته بود. فردی را برای عقد داخل چادر عروس بردند. دکتر افشار هم مرتب فیلم می‌گرفت. بعد از آن ما به سوی دهدشت حرکت کردیم.

[هشتم]یکشنبه۱۳۴۷/۲/۱: فیلمبرداری از خرابه‌های دهدشت و سیاه‌چادرها

عصر دوشنبه فیلمبرداری انجام گردید. ساعت ۵:۲۰ دقیقه صبح است. هوا تاریک و روشن است. گوسفندان و چهارپایان در اطراف سیاه‌چادرها پراکنده‌اند. ساکنان سیاه‌چادرها هم همه از خواب برخاسته‌اند. صداهای خواندن مرغ، صدای مَشک زدن دوغ، بع بع گوسفندان و... . همه دست به دست هم داده است. علت زدن دوغ در این صبح زود، آن است که از نشستن مگس روی ماست و دوغ در امان باشند. صدای متعدد زدن دوغ به گوش می‌رسید. هوا رفته رفته روشن می‌شود. هنوز نمی‌توانستیم فیلمبرداری کنیم... به واسطه ابری بودن هوا نتوانستیم فیلمبرداری کنیم. به ده سوق رفتیم. عصر همان روز که هوا آفتابی و خوب بود، مبادرت به تهیه فیلم از سیاه‌چادرهای طاس‌احمدی‌ها که درون خرابه‌های دهدشت چادر زده بودند، مبادرت نمودیم. سپس از بالای تپه به داخل مال‌ها رفتیم. از طرفی ضبط‌صوت مشغول ضبط صداها بود. از طرف دیگر از وضع درون سیاه‌چادرها فیلم تهیه می‌کردیم. شیردوشی، پشم‌چینی، دوک‌ریسی از صبح تا شام به دست زنان انجام می‌گیرد.

پی‌نوشت:

۱- فیلم بلوط در تاریخ۱۳۴۷ (۱۹۶۸)ساخته شده است. اگرچه برای عبور از سد ممیزی بر پیشانی فیلم تاریخ ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) دیده می‌شود تا وانمود سازد که این شرایط به قبل از رفرم ارضی شاه در سال ۱۳۴۱باز می‌گردد. روایت آقای صفی‌نژاد از تاریخ نخستین نمایش فیلم بلوط در این نوشته، می‌تواند به نمایش راش‌های فیلم نظر داشته باشد و نه نسخه تدوین‌شده کامل فیلم.

۲- اینجا هم مراد آقای صفی‌نژاد راش‌های فیلمبرداری شده‌ای است که از رخدادهای یادشده برداشته شده، ولی موقع تدوین مورد استفاده قرار نگرفته‌اند.

به یاد یک هنرمند

موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در سال ۱۳۳۷ تاسیس شد. این موسسه دارای گروه‌های پژوهشی مختلفی بود «گروه جامعه‌شناسی شهری» به سرپرستی دکتر شاپور راسخ و «گروه جمعیت‌شناسی» به سرپرستی دکتر جمشید بهنام. «گروه روستایی» در سال ۱۳۴۳ به سرپرستی دکتر کاظم ودیعی تشکیل شد. اعضای گروه روستایی به فعالیت‌های عشایری نیز می‌پرداختند. من (جواد صفی‌نژاد) عضو این گروه بودم. دکتر پرویز ورجاوند و خانم ظفردخت اردلان کارهای عشایری گرو